

حکیم ابوالملیث طبری

از فحول شعرا و حکمای قدیم طبرستان میباشد که تاکنون تحقیق جامعی در پیرامون زندگی و ثبت آثار پراکنده اش بعمل نیامده و دست تصاریف زمان گرد فراموشی بر چهره اش افشانده و لآلی اشعار آبدارش ازین زفته است. نام وی را صاحبان تذکره و سفاین مختلف ابوالملیث، ابالیث، بالیث، ابولیث ثبت کرده و درباره موطن او هم باختلاف پرداخته اند چنانکه عوفی در لباب الالباب او را طبری و مؤلف مونس الاحرار وی را گرگانی و در بعضی از سفینه ها جرجانی خوانده اند.

محمد عوفی این حکیم را جزو شعرای آل سبکتکین محسوب داشته و درباره او مینویسد: لیث بیسه هنروری و غیث سحاب سخن پروری بود. این غزل از طبع لطیف او زاده است و این در از صدف قریحت او برون آمده، میگوید:

دلم میان دوزلفت نهان شد ای مهروی	ز بهر آنکه ز چشمت همی بپرهیزد
نبینی آنک چو تو زلف را بشانه زنی	سر دو زلف تو در شانه می درآویزد
دل نیست که با شانه کارزار کند	در آن میانه ازو باد مشک می بیزد
همی بترسم کور او برون برد زمین	چو دید چشمت، زو رستخیز برخیزد
از آن قبل همه شب مستمند تو (بولیث)	بپایه های همی خون ز دیدگان ریزد
وگر بخشید یک چشم زخم وقت سحر	نسیم زلف تو آن خفته را برانگیزد
وگر بد بیند غماز غمزه تو دلم	هلاک جان بود ازو بنگریزد

صاحبان تذکره کمابیش استنادشان بگفتار عوفی است و مطلب تازه ای را که دال بر شناسائی سوانح ایام این حکیم باشد ایراد ننموده اند، تنها هدایت در مجمع الفصحا

مینویسد ، وفاتش در گرگان اتفاق افتاده است ولی دلیل و سندی را در اینمورد ارائه نمی نماید .

و اما بنا به تحقیقات نویسنده این سطور قدیمی ترین مأخذیکه اشاره به شرح حال ابواللیث طبری مینماید اظهارات (ابوریحان بیرونی) در کتاب آثار الباقیه است که بسال ۳۹۰ هجری قمری آنرا بجبهت امیر شمس المعالی قابوس وشمگیر زیاری تألیف نموده و خود از معاصران حکیم ابواللیث طبری بوده و گفتارش از هر جهت در اینباره صادق است . بیرونی مینویسد ؛ شمس المعالی قابوس از خواننده شدن مدائح خود در حضورش اعراض میکرد و من اینکار او را ستوده میشمارم

امیر مزبور در نوروز و مهرگان بشرای مقیم دربار خود مقداری عطا میداد و توزیع آنرا بر حسب درجات به (ابواللیث طبری) محول میکرد و میگفت اینجماعت طایفه‌ای هستند که بوسیله هنر خود از دیگران چشم‌گذشت دارند ، لیکن من شنیدن سخنان دروغ ایشان را روا نمیدارم ، چه در نفس خود خلاف آنها را میشناسم و بدینوسیله از فریب خوردن احتراز مینمایم .

همین اشاره را یاقوت حموی نیز در کتاب معجم الادبا صفحه ۱۴۹ جلد ۶ با اندک تفاوتی نوشته است .

ثعالبی در کتاب (یتیمه الدهر) و عبدالجبار عتبی در تاریخ یمینی ، شعرائیکه شمس المعالی قابوس را مدح کرده‌اند بدین ترتیب نام میبرند ؛ قاضی ابوالبشر فضل بن محمد جرجانی . قاضی ابوالحسن ، علی بن عبدالعزیز جرجانی ، ابوبکر محمد بن ابی العباس طبری ، ابومنصور عبدالملک ثعالبی ، حکیم ابوبکر محمد بن علی خسروی ، ابوالقاسم زیاد بن محمد قمری جرجانی الطبری ، حکیم ابواللیث طبری . این شعراء همد از سر آمدان فضل و ادب زمان خود بوده و بدو زبان پارسی و تازی اشعار و تألیفاتی

داشته و هر ساله از قابوس و وظیفه‌ای دریافت میکردند و اما از اینکه عوفی در باب‌الالباب حکیم ابواللیث طبری را جزو شعرای آل سبکتکین می‌آورد احتمال کلی دارد چون غالب شعرای دربار قابوس و پسرش پس از ضعف دولت آل زیار دربار غزنویان و آل بویه پناه بردند و حکیم ابواللیث هم از آنجمله باشد.

از اشعار این حکیم در کتابها آنچه بنظر رسید بیش از ۶۰ بیت باقی نمانده و چون یکی از لالی‌گرا نبهائیس از سراینده اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری و از حیث مضمون و بلاغت و احتوای بر مطالب حکمی و ادبی برای ادبیات پارسی مغتنم است لذا اشاعت آنها را از لحاظ مصون ماندن از گزند حوادث ایام ضروری دانسته و به ثبت و استنساخ آنها اقدام کرده باشد این هدیه مقبول فضایی عصر واقع شود.

قطعه ذیل را بدرجا جرمی در مونس الاحرار بنام حکیم ابواللیث طبری آورده است:

چيست اين باژگونه طبع فلک؟	گاه دیویست زشت و گاه ملک
ز بس این پرگرافه قسمت او	از حقیقت دلم کشیده بشک
پنج روزی نشسته تکیه زده	زیر دیبای زرش خز و فنک
باخرد را ازو، بخورد و بخواب	ز برش آتشت و زیر خنک
گوئی او هر چه کرده داد کند	این چنین داد کی بود؟ و یحک
ما ز زخمش بیانگ و فریادیم	زخم او را نیابد آنچه برک
درک الاستلست جای امید	بدرج مرد کی رسد ز درک؟
نیک بختی چو آب و من سمکم	او زمن دور، چون سما ز سمک
دیر یابست، تاکی این گله زو؟	بجهان دم مزن ز لی و زلک
فلک از طبع برنگردد، تو	بی تکلف گله مکن ز فلک

محمد بن عمر الرادویانی در کتاب ترجمان البلاغه دو بیت ذیل را از آثار حکیم

با لیث طبری ثبت کرده .

منکر معروف شد بمعرفت تو هیچ نباشی ز کار منکر منکر

گویی من ایمنم کی رب رحیمست خواب تو بینی همی وهم تو معبر

مولانا اولیاءاله آملی در تاریخ رویان این بیت طبری را بنام حکیم آورده :

خوشاد دل آزای چل تو بینی کریای که تو بر کسی آرد دل خوبشینای

البته ثبت این بیت بصورت مندرجه در کتاب مذکور است و بنظر ما در اثر

تحریفی که در آن شده و کاتب نسخه بعلت نداشتن زبان ادبی طبری آنرا بدین ترتیب

مسخ و غیر قابل فهم کرده است و صورت کتابت اصلی شعر ومعنی آن چنین است :

خش آده دل آ ، چش تو بینی گریا

که تو نرگسی ر ، دل خوب اشینا

بوسه بده دل آ ، چشمی را که برای تو گریانست

که چشم نرگسی ترا دل من خوب مینگرد

قصیده ذیل نیز که مشحون از مواضع حکمی والهی و تهذیب نفس انسان کامل و

تبری از ظواهر دنیوی است سروده این حکیم میباشد که بدر جا جر می آنرا در کتاب

خویش بنام وی نوشته وهی هذا .

زو چنین فعلهای مختلفات

بر زمین نوعهای مبتدعات

خانه نور و خانه ظلمات

چند گونه وحوش با حشرات

چندگون رنگ و چندگون اصوات

روید و ریزد او بهر اوقات

این فلک بین و این عجب حرکات

وین کواکب کزو پدید آمد

کوه و دریا و رود و بیشه و دشت

ابر و باران و باد و تندرو برق

چند پرندگان ز بر و ز بحر

ور تو گوئی که ، آدمی چو گیاست

حاصلی نی ز پیش او، که برفت
 بس نبیره است علمت ای مسکین
 تا برین راه ابلهان نروی
 گرد توحید و گرد دانش گرد
 چه کنی علم طب و علم نجوم
 بکف آور نجات و جنت جوی
 عشرات کسی مجوی تو نیز
 عرصات قیامت است به پیش
 ور جز این دانشی اگر برتست
 ننگری هیچ اختلاف جهان
 از همه جنس غالب و مغلوب
 چند گون خوردنی و داشتنی
 روزی آدمی و بخششها
 زو یکی روزگار او همه سعد
 زو یکی روز و شب بنام و نعیم
 زو یکی مال در خزانه کند
 زو یکی تندرست و شکل نکو
 بجهان در، زهر فنی، علماست
 کس چه داند که کار قسمت چیست
 بنادند حال بعث و نشور
 وین نداند جز آنکه صانع ماست

کون او شد فساد و جمع شتاب
 بس میانست از آدمی و نبات
 کاندرین راه گم شوی هیئات
 تا بمحشر شود جزا و برات
 علم فعل و فعول و مقتعات
 کس بجنّت نشد مگر به نجات
 تا نجویند هیچ کس عشرات
 کی توانی گریخت از عرصات
 پیشم آور جواب حجت، هات
 هریکی را اگر نشان و صفات
 هر يك از طبع، دوستدار حیات
 چند گون پیشها و چند آلات
 هرکرا نیست، ناپدید جهات
 زو یکی روزگار او نحسات
 دیگری سال و ماه در کبسات
 دیگری جان همی کند نفقات
 دیگری مبتلا بچند صفات
 زو یکی با علوم منتخبات
 بنادند کیف باری ذات
 از پس آنکه شد عظام رفسات
 آن بقدرت محرك حرکات

نه رواجت پدید و نه غدوات
 وز بی هست و نیست در حسرات
 انده دشمنان بین به ثبات
 ترک دنیسات بهتر از برکات
 وز پس پشت مرگ بین نفقات
 اول احیا مخوان و پس اموات
 که شوی ایمن از نهنگ فرات
 خصم تو خیره گپرو تو شده مات
 تا بدو بهره یابی از حسنات
 بدهد مسی ز گنج علم زکات
 نه کسی کوهبل پرستد ولات
 یاد بایش کردن آن سكرات
 (اکثر واذکرها دم اللذات)

ای همیشه دوان بروز و شب
 چه دوی؟ آز کرده مرکب خویش
 هیچ اندوه خویش می نخوری
 چه کنی گرد گرد کرده کس؟
 مردمای وز چه آز را تبهی؟
 قول ایزد تو با شگونه مکن
 ز فرات آب خوش خوری آنگه
 شه شطرنجی و سپه ز تو دور
 پند (بالیث) بشنو و بپذیر
 شعر او رهنمون دانش اوست
 آن پذیرد که جان پرست بود
 گرچه سکران شود ز خواسته مرد
 خوب گفت آنچه گفت پیغمبر

اندرز

در اقدام بهر کاری قبلا اندیشه کن تا در آخر کار پشیمان و نادم
 نگردی . از ریا و تظاهر پرهیز کن تا در دل دوستان جای گیری . مردان
 خردمند و عاقل کسانی هستند که هیچگاه گرد تزویر و ریا نمی گردند و
 در تمام دوران زندگانی جز حقیقت چیزی نمی شناسند .

(از کلمات بزرگان)